

هستند، و جوانب فلسفی آنها را مورد بررسی قرار می‌دهد و در پایان منابع کمکی را برای فهم بهتر دیدگاه‌های مدافعان و مخالفان در این حوزه را معرفی می‌کند.

### Human Nature

ماهیت (سرشت) انسان واقعیتی چندگانه و گریزناپذیر است که تعریف دقیق آن، کار بسیار مشکلی است، این ماهیت می‌تواند از دیدگاه‌های گوناگونی همچون جنبه‌های شیمیایی، زیست‌شناسی، مردم‌شناسی، جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و... مورد بررسی قرار گیرد. نظریه‌ای جامع در مورد سرشت انسان، تلاش می‌کند تا بینش‌های گوناگون در رشته‌های مختلف را در دیدگاهی کلی و مسنجم عرضه کند، که سرشت انسان چیست و چه چیزی می‌تواند بشود. هر فلسفه تعلیم و تربیتی چه به‌طور صریح و چه به‌طور ضمنی شامل برخی نظریه‌هایی درباره ماهیت انسان است؛ برای نمونه، در برخی از نظریه‌های مربوط به سرشت انسان، مجموعه اهداف و روش‌هایی را که مربی تعلیم و تربیت انتخاب می‌کند، بیشتر با تصورات وی در مورد سرشت انسان مرتبط است و یا تصور وی مبنی بر اینکه سرشت انسان بایستی شامل چه چیزهایی باشد.

هرکدام از نظریه‌های مربوط به سرشت انسان این واقعیت را می‌پذیرد که «هر انسانی سرشتی دارد» و این سرشت در همه گونه‌های بشری به‌نجار مشترک است. چنین مفروضه‌ای در بین همه نظریه‌پردازان در حوزه سرشت انسان، غیر قابل چالش است. برخی از نظریه‌پردازان در این حوزه، وجود سرشتی مشترک را برای تمام انسان‌ها انکار می‌کنند و معتقدند هر یک از انسان‌ها به‌طور فردی سرشتی مربوط به خود دارد و حال آنکه عده‌ای دیگر از نظریه‌پردازان، وجود سرشت مشترک بین زن و مرد را قبول ندارند. در هر حال، این مقاله با پذیرش این فرض که سرشتی برای انسان وجود دارد اما تعریف دقیق آن مشکل است، به بررسی این موضوع می‌پردازد. این مقاله شش مسئله اساسی در سرشت انسان را مطرح می‌کند که آشکارا به فلسفه تعلیم و تربیت مرتبط

### یگانه‌گرایی در برابر دوگانه‌گرایی

فیلسوفان در خصوص پاسخ به این پرسش که آیا سرشت بشر از نوعی ماده اصلی (مونیسم) یا ترکیبی از دو واقعیت متفاوت (دوگانه‌گرایی دوگانه) تشکیل شده است، با یکدیگر اختلاف نظر دارند. یگانه‌گرایان را می‌توان از زمره ماده‌گرایان (ماتریالیست‌ها)، آرمان‌گرایان (ایده‌آلیست‌ها) یا پوچ‌گرایان به‌شمار آورد. برطبق دیدگاه یگانه‌گرایی ماده‌گرایانه به اصطلاح جسمانی‌گرایان (فیزیکیالیست‌ها)، انسان موجودی بی‌چون‌وچرا جسمانی است. آنچه را که ما آن را ذهن یا روح یا جنبه هوشیاری می‌نامیم از پایه جنبه‌ای از عملکرد بدنی ما (به‌ویژه مغز) است. ازجمله مدافعان نظریه یگانه‌گرایی توماس هابز (۱۶۷۹-۱۵۸۸)، و روان‌شناسی به نام بی. اف. اسکینر (۱۹۹۰-۱۹۰۴) و بسیاری از متفکران معاصر هستند. یگانه‌گرایی آرمان‌گرایانه ادعا می‌کند که موجودات بشری همانند هر چیز دیگر در جهان همه غیرمادی هستند. بدن و دنیای مادی خارجی جزئی از تصورات ما هستند. یگانه‌گرایی آرمان‌گرایانه آموزه اصلی در آیین هندو و در فلسفه جورج بارکلی (۱۷۵۳-۱۶۸۵) است. یگانه‌گرایی پوچ‌گرا (نهیلیسم) هم بر این باور است که به‌طورکلی ذهن و بدن هر دو تجلی یک واقعیت هستند. برتراند راسل (۱۹۷۰-۱۹۷۲) نیز زمانی این دیدگاه را داشت.

دوگانه‌گرایان دوگانه مدعی هستند که انسان به‌طورکلی ترکیبی از دو واقعیت بسیار متفاوت و تقلیل‌ناپذیر است: چیزی غیر مادی (روح، ذهن، هوشیاری) و چیزی مادی (بدن). برخی از دوگانه‌گرایانی همچون افلاطون (۳۴۷-۴۲۷ ق.م)، رنه دکارت و سقراط (۱۶۵۰-۱۵۹۶ ق.م) معتقد بودند که جنبه غیرمادی موجودات بشری می‌تواند مستقل از بدن وجود داشته باشند، عده‌ای دیگر از فیلسوفان همچون

ارسطو (۳۲۲-۳۸۴ ق.م) و ژان پل سارتر (۱۹۸۰-۱۹۰۵) معتقدند که جنبه مادی و غیر مادی هم‌زمان باهم بوده‌اند. یگانه‌گرایان و دوگانه‌گرایان دو دیدگاه متفاوت را در مورد فرایند یادگیری اتخاذ می‌کنند؛ برای مثال، یگانه‌گرای مادی (ماتریالیستی) یادگیری را به‌منزله تغییر در یاخته‌های مغز تصور می‌کند. برای نمونه در دیدگاه اسکینر یادگیری وقتی اتفاق می‌افتد که ما رویدادهای خاصی را که از طریق کنش‌های خود دنبال می‌کنیم تغییراتی را در مغزمان ایجاد می‌کند که رفتارهای آینده ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند. دوگانه‌گرایان به نوعی بین یادگیری حسی و عقلانی تمایز قائل هستند و مدعی‌اند که یادگیری عقلانی فرایندی روحی است؛ برای مثال، افلاطون معتقد بود حقیقت دانش و آگاهی عقلانی در واقع یادآوری آن چیزهایی است که روح قبل از اتحاد با بدن و قبل از ورود به جهان مادی با خود به همراه داشته است. سنت آگوستین معتقد بود (۴۳۰-۳۵۴ ق.م) دانش و آگاهی از حقایق تغییرناپذیر از سوی خداوند است که در روح ما نقش بسته است. سن توماس آکویناس (۱۲۱۴-۱۲۲۵ ق.م) معتقد بود که روح در واقع معرفت عقلانی را از تجارب حسی انتزاع می‌کند. سقراط معتقد بود که خداوند روح را با برخی از ایده‌های ذاتی خلق کرده است.

### خود

این سؤال که آیا موجودات بشری ترکیبی از یک یا دو ماده هستند، سوال مهمی است. شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد هر شخصی تحت تأثیر تغییرات پایدار قرار دارد: پاسخ این سؤال مهم است که آیا «خود»ی وجود دارد که تمام این تغییرات را زیر پا می‌گذارد و یا آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد یا اینکه «خود» فقط تصور است؟ اغلب فیلسوفان اعتقاد دارند که خود امری واقعی است. از منظر یگانه‌گرایان، خود می‌تواند چیزی (مادی، غیرمادی یا خنثی) باشد که انسان را می‌سازد، یا با فرایندی مداوم که این چیز،

تحت تأثیر قرار می‌گیرد. بیشتر دوگانه‌گرایان «خود» را با بخش غیرجسمانی ماهیت انسان می‌شناسند؛ برای نمونه، افلاطون معتقد بود که خود همان روح است. جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴) معتقد بود که خود همان ادراکات است. به‌رحال هم یگانه‌گرایان و هم دوگانه‌گرایان در توضیح دقیق چیستی خود مشکل دارند. اگر [خود] جوهری غیر قابل تغییر باشد، پس کدام جنبه از وجود انسان را می‌توان گفت که از این تغییرات مبرا است؟ اگر فرایند تغییر وجود دارد، پس چه چیزی فرایندهای زیادی را که انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهند، یکپارچه می‌سازد؟ مشکلات شناختن خود، برخی از فیلسوفان را به این نتیجه رسانید که هیچ‌گاه خودی وجود ندارد؛ برای مثال، بودا (گواتوما ۴۸۳-۵۶۳ ق.م) معتقد بود آنچه را که ما خود می‌نامیم خیلی ساده، مجموعه‌ای از انواع گوناگون نیرو یا انرژی است. دیوید هیوم (۱۷۱۱-۱۷۷۶) هم استدلال مشابهی می‌کند که آنچه ما خود می‌نامیم تنها مجموعه‌ای از ادراکات در حال تغییر سریع و مداوم است. مربیانی که معتقدند خودی وجود دارد و تدریس‌شان را در درجه اول به سوی خود دانش‌آموز هدایت می‌کنند، بایستی بازتابی در این مورد که این «خود» چیست و چگونه یاد می‌گیرد، داشته باشند. مربیانی که وجود چنین خودی را انکار می‌کنند، نیاز دارند روشن سازند که چه کسی (یا چه چیزی) درس‌های آنها را دریافت می‌کند.

### اراده آزاد در برابر جبرگرایی

به‌نظر می‌رسد وجود اراده آزاد در تجارب معمولی بشر آشکار است، ما برخی از چیزها را آزادانه انتخاب می‌کنیم و آن را از روی میل و اراده خود انجام می‌دهیم. با این حال وقتی که عوامل درونی و بیرونی زیادی تصمیمات ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند، به‌نظر کمتر واضح است که آنچه ما در هر موقعیت خاص انجام دادیم می‌توانستیم غیر از آن را

## پرورش استعداد‌های انسان

نگاهی مختصر به تاریخ بشر و فرهنگ‌های گوناگون نشانگر دامنه وسیعی از استعداد‌های بالقوه انسان است. افراد بشر نمی‌توانند همه این استعدادها را شکوفا کنند. بنابراین یکی از مهم‌ترین وظایف نظریه سرشت انسان (با این فرض که انسان تا اندازه‌ای آزاد است) مشخص کردن این موضوع است که کدام یک از استعدادها خوب هستند و بایستی پرورش یابند و چه نوع استعدادهایی بد هستند و نباید شکوفا شوند. برخی از متفکران همچون منکیوس - فیلسوف چینی - (منکیوس ۳۷۱-۲۸۹ ق.م) و روان‌شناسانی همچون کارل راجرز (۱۹۰۲-۱۹۸۷) و آبراهام مازلو (۱۹۰۸-۱۹۷۰) معتقد هستند که انسان به‌طور ذاتی خوب است. بنابراین، بایستی تاحد ممکن، استعداد‌های خود را به عمیق‌ترین شکل ممکن شکوفا سازد. نظریه‌پردازانی همچون کانت (۱۸۰۴-۱۷۲۴) و فروید معتقدند که سرشت انسان، مستعد رفتارهایی از نوع پرخاشگری و غرور است و ما بایستی یاد بگیریم بر آنها غلبه کنیم و یا حداقل به این رفتارهای ضد اجتماعی جهت بدهیم.

استعداد‌های بالقوه‌ای را که قصد پرورش دادن آنها را داریم در نهایت موجب ایجاد ویژگی‌های شخصیتی (traits) برخی از صفات (خلق و خوی) (Disposition) و عادت‌های رفتاری) در ما خواهند شد. تبدیل شدن به شخصی خوب به منش خوب (فضیلت‌ها) (virtue) است و تبدیل شدن به شخص بد به معنی کسب ویژگی‌ها و منش‌های نامطلوب (خوی بد) (vice) است.

از آنجایی که تعلیم و تربیت فرایندی برای رشد و شکوفایی برخی از استعداد‌های بالقوه و پرورش برخی ویژگی‌های شخصیتی است، (نکته‌ای که جان دیویی ۱۹۵۲-۱۸۵۹ بر آن تأکید کرده است). بنابراین، لازم است معلمان معیارهایی برای تعیین ویژگی‌های شخصیتی و استعداد‌های خوب و بد داشته باشند. همچنین لازم است معلمان تصمیم بگیرند که

انتخاب کنیم. این مسئله باعث شده است تا برخی از نظریه‌پردازان به جانبداری از نظریه جبرگرایی برخیزند، نظریه‌ای که معتقد است:

علل و اسباب هر عمل انسانی از پیش معین شده است و ما هرگز نمی‌توانیم مخالف با آن عمل کنیم.

از دیدگاه مشترکی که ما درباره‌ی اراده آزاد داریم، متفکران بسیاری دفاع کرده‌اند، به‌ویژه آنهایی که مایل به حفظ مفهوم مسئولیت اخلاقی هستند.

مدافعان اراده آزاد فیلسوفانی همچون آکویناس، دکارت، ویلیام جیمز (۱۹۱۰-۱۸۴۲) سیمون دوبوار (۱۹۸۶-۱۹۰۸) هستند. متفکران دیگر به‌ویژه آنهایی که نظریه‌شان به‌شدت تحت تأثیر علوم طبیعی بود معتقدند که چیزی به‌منزله‌ی اراده آزاد وجود ندارد. برطبق نظر آنها اگر ما همه عوامل مؤثر در شخصی را در موقعیتی بشناسیم، متوجه خواهیم شد که شخص نمی‌توانست در چنین موقعیتی مخالف آن عمل کند. جبرگرایان، برطبق نوع تأثیری که به‌طور اساسی عوامل تعیین کننده رفتار بشر هستند، اشکال گوناگونی را در مورد عامل جبرگرایی در نظر می‌گیرند؛ برای مثال، روان‌شناسان جبرگرا، بر قدرت درونی سائق‌ها و علائق؛ محیط‌گرایان جبرگرا بر رویدادها و نیروهای بیرونی؛ و جبرگرایان ژنیتیکی، بر ویژگی‌های ذاتی تأکید دارند. این سه نوع از جبرگرایی به‌ترتیب از سوی زیگموند فروید (۱۸۵۶-۱۹۳۹) و بی اف اسکینر (۱۸۵۶-۱۹۳۹) روان‌شناس ادوارد او ویلسون جامعه‌شناس زیستی مطرح شده است. برخی از فیلسوفان همچون هیوم تلاش کردند تا جبرگرایی را با آزادی اراده سازش دهند. مریبانی که به آزادی انسان معتقدند، پایه و اساسی برای پرورش احساس مسئولیت اخلاقی در دانش‌آموزان خود خواهند داشت؛ کسانی که جبرگرایی را قبول می‌کنند، دانش‌آموزان را برای رفتار نامطلوب خود سرزنش نمی‌کنند، بلکه آن را به‌منزله‌ی بیماری‌ای ناخوشایند می‌بینند که نیاز به درمان دارد

آیا ماهیت انسان به طور ذاتی خوب است؟ اگر خوب است آنها باید به پرورش صفات ذاتی خوب بپردازند ولی اگر این ماهیت بی چون و چرا خوب نیست، باید سعی در جلوگیری از بروز آنها کنند یا آنها را به سوی رفتارها و عادات [مطلوب] هدایت کنند.

### فرد و جامعه

در بین استعدادهای ما توانایی هایی برای جست و جوی خیر و صلاح فردی خودمان و همچنین جست و جوی خیر و صلاح جامعه وجود دارند. در حالی که این دو نوع خیر اغلب باهم هماهنگ اند در عین حال هم در تضاد هستند. در موارد وجود چنین تضادی ما باید خیر و صلاح خود را دنبال کنیم یا آن را تابع خیر اجتماعی سازیم؟ برخی فیلسوفان همچون ارسطو و آکویناس خیر و صلاح جامعه را مقدم بر خیر و صلاح فردی می دانند و معتقد هستند ما بایستی خیر و صلاح جامعه را بر خیر فردی ترجیح دهیم. اما ارسطو و آکویناس دوگانگی میان خیر و صلاح فردی و اجتماعی را انکار می کنند: چون ما به طور ذاتی موجودی اجتماعی هستیم (ما به خودی خود در اجتماع زندگی می کنیم و با دیگران در رسیدن به اهداف مشترک متحد هستیم)، هر زمان که ما به خیر اجتماعی دست می یابیم، به معنای مهمی، از خیر و صلاح خودمان را پیش می بریم. برخی از متفکران همچون فروید و هابز انسان را موجودی فردی می دانند تا اجتماعی: جامعه مجموعه ای از افرادی است که در مصالحه های نه چندان آسان به هم پیوسته اند که هر یک به طور اصولی در جست و جوی سعادت شخصی خود فقط تا آنجایی هستند که با کمک و همکاری دیگران منافع شخصی آنها را در پی داشته باشد. به تازگی ادوارد ویلسون و دیگر جامعه شناسان زیستی استدلال می کنند که روند تکامل انسان همانند حیوانات دیگر به طور ژنتیکی طوری برنامه ریزی شده است که هم در پی سعادت خود هستند و هم آنهایی که ژن

مشترک دارند؛ برای اینکه هر دو خواهان والایش و بقای نوع خود هستند. ایده آل آن است که تعلیم و تربیت هم خیر فردی و هم خیر اجتماعی دانش آموزان را پرورش دهد. اما از آنجاکه این اهداف می توانند با یکدیگر در تضاد باشند، بنابراین مربیان بایستی تصمیم بگیرند که به باور آنها کدام یک از این هدفها (شاید هر دو) اولویت دارد. علاوه بر این، از آنجایی که بخشی از تعلیم و تربیت عبارت از کمک به دانش آموزان برای همکاری و زندگی هماهنگ با دیگران است، برای مربیان تعلیم و تربیت مهم است که آگاه باشند که برنامه های تربیتی آنها بر اساس طبیعت اجتماعی انسان است یا بر علیه طبیعت فردگرایانه انسان.

### هدف زندگی

شاید اساسی ترین سؤال درباره طبیعت بشر این باشد که آیا زندگی هدفی دارد و اگر زندگی هدفی داشته باشد، آن هدف چه چیزی می تواند باشد. هندوها و بوداییان هدف زندگی را آزادی از رنج و رهایی از مرگ و تولد دوباره می دانند. در تفکر غربی هدف زندگی اغلب مرتبط با ایده خدای شخصی است؛ برای مثال، از دیدگاه آگوستین و سورن کیرکه گارد (۱۸۱۳-۱۸۵۵) هدف این زندگی زمینی آن است که طوری زندگی کنیم که در نهایت ما را بعد از مرگ به یگانه شدن ابدی با خدا برساند. آن دسته از افرادی که اعتقادی به خدای شخصی ندارند (برای مثال ارسطو)، یا به طور کلی به هیچ خدایی معتقد نیستند (برای مثال فروید) اغلب معتقدند که هدف زندگی دستیابی به سعادت و خوشبختی است. سعادت به خودی خود به روش های گوناگونی تعریف می شود: مانند فعالیت عقلانی (ارسطو) یا لذت (فروید) متفکران معاصر که دیدگاه آنها از تکامل زیستی سرچشمه می گیرد، مانند ویلسون تمایل دارند هدف هر سازواره را شامل سازواره انسان، بقا و بازتولید خود بدانند. برخی از متفکران هستی گرا نظیر سارتر و آلبر کامو

( ۱۹۶۰-۱۹۱۳ ) معتقدند که زندگی «پوچ و بی معنا» است و هیچ هدف عینی ندارد (ما برای نیل به هدفی خلق نشدیم) اما آنها بر این نظر باقی هستند که هر فردی می تواند اهداف خود را انتخاب کند و از طریق آن به زندگی خود معنای ذهنی بدهد.

البته بدون اشاره مستقیم به دیدگاه فرد درباره هدف غایی و زندگی، امکان تعیین برخی اهداف تربیتی وجود دارد، با این حال اگر تعلیم و تربیت به منزله آمادگی برای زندگی فهمیده شود، توجیه هر هدفی در نهایت وابسته به دیدگاه فرد درباره هدف زندگی خواهد بود؛ و به احتمال زیاد منجر به تفاوت های گوناگونی در نگرش معلمان نسبت به تدریس می شود، چه معلم باور داشته باشد که زندگی هدفی عینی دارد و چه تنها اهداف انتزاعی داشته باشد. اگر هدف زندگی عینی است، در همین زندگی این جهانی جای دارد یا در در زندگی اخروی.

#### Refrence

Chambliss, J. J. (2013). *Philosophy of Education: An Encyclopedia*. Routledge.

نویسنده: دونالد سی ایبل

ترجمه اکبر صالحی